###### 28

###### آزاد.jpeg

###### دانشگاه آزاد اسلامي

###### واحد تهران مرکز

**موضوع:**

**بررسي ويژگي هاي شخصيتي زنان سردمزاج و عادي با آزمون ام ام پی آی**

**فهرست مطالب**

فصل اول

1-1:مقدمه

1-2: موضوع پژوهش

1-3: هدف پژوهش

1-4:فايده واهميت پژوهش

1-5: فرضيه هاي پژوهش

1-6:تعريف عملياتي متغيرها

فصل دوم:

پيشينه پژوهش

الف:مباني نظري

ب:تحقيقات انجام شده

فصل سوم:

3-1: مقدمه

3-2:جامع آماري

3-3: نمونه و روش نمونه گيري

3-4:ابزار اندازه گيري

3-5:روش آماري

فصل چهارم:

تحليل داده ها

فصل پنجم:

5-1: بحث و نتيجه گيري

5-2:محدوديت هاي تحقيق

5-3:پيشنهادات تحقيق

5-4: خلاصه تحقيق

منابع:

پيوست:

آزمون شخصيتي چندوجهي مينه سوتا(MMPI)

**چكيده:**

در اين تحقيق به بررسي ويژگي هاي شخصيتي زنان سردمزاج وعادي با آزمونMMPI پرداخته شد و پس از اينكه دو گروه 85 نفري نمونه هاي تحقيق، زنان سردمزاج و زنان عادي گزينش شدند آزمون MMPI مورد اندازه گيري قرارگرفت. در نهايت پس از محاسبه شاخص هاي آماري، از آزمون t استودنت گروههاي مستقل استفاده به عمل آمد و به آزمون 8فرضيه تحقيق مبادرت ورزيده شد. با توجه به فرآيند آزمون فرضيه مشخص گرديد كه همه فرضيه هاي تحقيق رد و فرضيه هاي صفر تحقيق تاييد گرديدند.

**فصل اول**

1-1:مقدمه

1-2:موضوع پژوهش

1-3:هدف پژوهش

1-4:فايد و اهميت پژوهش

1-5:فرضيه هاي پژوهش

1-6:تعريف عملياتي متغيرها

**1-1:مقدمه**

بي ترديد ميتوان گفت يكي از رايج ترين مفاهيم روان شناسي در ميان همگان شخصيت است. چنانكه با اندكي توجه در صحبت هاي روزمره متوجه فراواني كاربرد اين مفهوم مي شويم. كاربردهايي كه براساس معاني وتعابير مختلف قرار دارند گاه دلالت بر صفات و ويژگي هاي بارز افراد اعم از مثبت معمولي و منفي مي نمانيد و گاه نشاندهنده مقام و مهارت هاي اجتماعي هستند.

كاربرد ديگر واژه شخصيت زماني است كه توانش هاي فرد براي تحت تاثير قرار دادن ديگران مورد نظر است.موارد ذكر شده غالبا قضاوت هاي سطحي و محدود در مورد افراد را بدنبال دارند.اما نظر خبرگان اين زمينه يعني روان شناسان چيز ديگريست.

در تعاريفي كه از شخصيت شده تنوع و اختلاف بسياري به چشم مي خورد كه ناشي از نظريه هاي گوناگوني است كه نظريه پردازان درباره چگونگي تشكيل و تحول شخصيت و مفاهيم انگيزشي رفتار آدمي دارند(جمالفر،1373ص121)

ابتدا بايد گفت تمام افراد صرفنظر از خصوصيات مطلوب و نامطلوبشان داراي شخصيت هستند. آنچه موجب تمايز آنها ميشود چگونگي ومنحصر بفرد بودن شخصيتهاست. اين تفاوت ها را با ابزارهاي گوناگوني كه در خود بحث خواهيم نمود ميتوان شناسايي كرد.

شخصيت يك مفهوم انتزاعي است كه معرف تركيبي از اعمال افكار، هيجانات، و انگيزش هاي فرد به گونه اي بي همتاست و هيچ دو فردي داراي شخصيت يكساني نيستند. هر چند كه شخصيت افراد مختلف داراي وجوه اشتراكي نيز مي باشند شخصيت يك فرد نسبتا ثابت باقي مي ماند اما دو عامل رشد و تجربه مي توانند آن را تغيير دهند.

شخصيت، مفهومي است كه به ويژگي هاي مشخص و ملموس و واكنش هاي فرد در موقعيت هاي مختلف اطلاق مي شود. واژه شخصيت ترجمه كلمه پرسوناليتي است كه خود از پرسونا ي لاتيني به معناي ماسك اقتباس شده است نقابي كه بازيگران تئاتر به فراخود نقش خود بر چهره مي زده اند و بتدريج به خصوصيات اخلاقي و رواني افراد اطلاق شده است. در حالي كه امروزه روانشناسان اين مفهوم را به عنوان صفات معتبر و پايدار افراد آدمي به كار مي برند.

منظور از شخصيت مجموع كيفيت هاي موروثي و اكتسابي است كه خصوصيت فرد بوده و او را منحصر بفرد مي‌كند. كيفيت هاي موروثي يا ذاتي تغيير ناپذيرند و فاقد جنبه اخلاقي بوده و مزاج ناميده مي شوند در حالي كه كيفيت هاي اكتسابي كه منش مي ناميم حاصل تجربيات فرد مي بانشد و تاحدي تغيير پذيرند و تفاوت هاي اين حوزه است كه مشكلات اخلاقي را پديد مي آورد و بيانگر مرحله اي است كه فرد در هنر زيستن بدان رسيده است.

آلپورت كه از او به نام بنيانگذار مطالعات نوين شخصيت نام مي برند معتقد است شخصيت سازمان پويايي از سيستم هاي روان تني فرد است كه رفتارها و افكار خاص او را تعيين مي‌كند.

گيلفورد، چنين اظهار مي دارد كه شخصيت الگوي منحصر بفرد صفات شخصيتي است. بالاخره كتل معتقد است كه شخصيت امكان پيش بيني آنچه را كه فرد در موقعيتي خاص انجام خواهد داد فراهم مي‌كند. در مجموع بايد گفت اين سه به تركيبي از اعمال ،افكار هيجانات وانگيزش هاي مشخص كه در تعامل او با ديگران نمايان مي شود توجه داشته اند.

در اين باب هنري مورد نظري متفاوت ارائه داده است و به جاي اينكه مانند آلپورت و آيزنك به صنعت و تيپ توجه نمايد موضوع نيازهاي را مطرح نموده و معتقد است آچه موجب شخصيت وپديداري آن ميشود انگيزه ها هستند كه اين انگيزه ها را مي توانيم در باب نيازها بررسي كنيم.شخصيت يك سازه است كه نمي توانيم آن را ببينم يا تعريف شخصي برايش ارائه دهيم اما با شناسايي عناصري كه به ميزان و كيفيت متفاوت آن را تحت تاثير قرار مي دهند و موجب تغيير و دگرگوني و رشد آن مي گردند مي توانيم به سنجش اين سازه بپردازيم. براي اين كار از روش هاي مختلفي چون تست هاي فرافكن و روان تحليلي و‌آزمون هاي صفات شخصيت و آزمون هاي عيني استفاده مي شود. معروف ترين آزمون فرافكن در جهان تست رور شاخ مي‌باشد كه تاكنون بش از هزار اثر تحقيقي در مورد آن در دنيا انتشار يافته است.

اين ابزارها در طي فرآيند شناخت شخصيت افراد و تفاوت هاي فردي همچنين ميتوانند نشان دهنده موارد اختلال ونابهنجاري نيز باشند. زيرا در بعد شخصيت نيز چون ديگر ابعاد وجودي انسان گاه شاهد نابهنجاري ها واختلالاتي هستيم.

وقتي صفات شخصيتي انعطاف ناپذير و ناسازگارانه بوده واختلال كاركردي قابل ملاحظه يا ناراحتي ذهني بوجود مي آورند تشخيص اختلال شخصيت گذارده مي شود (سياسي ،1371،ص 141)

بحث سبب شناسي و درمان و طبقه بندي اختلالات شخصيت در ديدگاههاي مختلف تعابير متفاوتي را داراست كه در اين مختصر نمي گنجد.

يكي از اساسي ترين مباحث روان شناسي نظريه هاي شخصيت است. تا نتوانيم يكي الگويي براي انسان ارائه دهيم نميتوانيم روي آن كار كنيم. شخصيت يك سازه است كه ميتوان آن را در بطن نظريه هاي ديگر نگاه كرد و به همين دليل براساس رويكردهاي مختلف تعاريف متفاوتي هم براي آن ذكر كرده اند.

در اينجا تنها از نظرياتي چند از جمله فرويد مي گوئيم كه شايد اولين واستوارترين ونافذترين تئوري منش را به منزله يك سيستم كوشش ها كه ماخذ رفتار است پايه گذاري كرد.

ديدگاه روان كاوي بنا به شرايط خاص آن زمان كه دوران اتميزم يا تجربه گرايي بود شخصيت را به شكل تفكيك شده وعناصر متشكله مورد بررسي قرار داده است. فرويد ابتدا شخصيت را متشكل از سه جزءخود آگاه، نيمه خود آگاه وناخودآگاه دانسته و سپس تجديد نظر نموده و آن را شامل سه ساخت بنيادي به نام هاي نهاد ، خود و فراخود عنوان كرد. هر يك از اين بخش ها وظيفه خاصي را به عهده دارد. اما تاثير متقابل آنها در يكديگر مهمترين عامل در تعادل شخصيت است وتعامل و تعارض پوياي اين سه ساخت تعيين كننده رفتار است(قرچه داغي، 1372،ص 98)

مروري گذرا نيز به ديدگاه رفتار گرايي داريم: الگويي كه رفتارگرايان بر آن اساس شخصيت را توجيه مي كنند همان الگوي يادگيري محرك-پاسخ و الگوي محرك-ارگانيزم-پاسخ است. در الگوي اول شخصيت فرد را صرفا ذاييده نوع پاسخ هايي مي دانند كه فرد در قبال محرك هاي مختلف محيطي از خود نشان مي‌دهد. در الگوي دوم نوع تعبير و تفسير و برداشت فرد از محرك ها عامل مهمي در تعيين نوع پاسخ ها و چگونگي رفتار و شخصيت او به شمار مي آيد. در قالب نظريه رفتاري محرك ها وعوامل محيطي نقش قاطع و تعيين كننده اي در تغيير و تكوين شخصيت دارند و شخصيت افراد تابع محيطي قرار مي گيرد كه در آن رشد مي يابند.

جداي از تعاريفي كه براي شخصيت ارائه شده در پاره اي ديدگاههاي به طبقه بندي هايي نيز بر مي خوريم كه در اينجا براي رعايت ايجاز تنها به نمونه هايي بسيار اندك بسنده مي كنيم. اين تقسيم بندي ها گاه داراي پيشينه تاريخي كهنه هستند. از اين جمله تقسيم بندي بقراط است كه همان چهار مزاج معروف دموي،صفراوي، سوداوي و بلغمي مي‌باشد. پس از وي جالينوس نيز بر همين پايه به نتايجي رسيد. پس از بقراط معروف ترين طبقه بندي ها از آن كرچمر وشلدن مي‌باشد. اين تحقيقات همه مبتني بر مشاهده تفاوت هاي فردي در ساختار بدني وتلاش براي ارتباط دادن اين تفاوت ها با شخصيت است. رويكرد ديگر مشاهده خصايص شخصيتي افرادد مختلف و تلاش براي طبقه بندي آنها بر اساس سنخيتشان بدون توجه به خصوصيات بدني آنهاست. تقسيم بندي يونگ كه مبتني بر تيپ درونگرا و برونگرا است و تقسيم بندي آيزنگ كه شخصيت فرد را در دو بعد درونگرايي-برونگرايي واستواري- نااستواري هيجاني تحليل مي‌كند از اين دست مي باشند.فروم،شخصيت را متشكل از دو عنصر مزاج و منش مي داند و چنين عنوان مي‌كند كه قضاوت ارزشي در مورد مزاج ها تابعي است از متغير سليقه در حالي كه منش ها جنبه اخلاقي دارند و چنانچه معتقد به نسبي گرايي باشيم خواهيم ديد كه تفاوت هاي منشي نيز مربوط به سليقه اند و تفكيك ميان اين دو از اهميت خاصي برخوردار است. فروم سنج هاي شخصيتي فوق را كه هر يك داراي ويژگي هاي خاصي هستند مطرح مي‌كند: تيپ پذيرا تيپ استثماركننده،تيپ بازاري، تيپ احتكاري، تيپ مولد، و تيپ ناشيستيك. او معتقد است كه شكل هاي مختلفي از اين سنخ ها را ممكن است افراد داشته باشند اما يك تيپ بيشتر عمل مي‌كند وآن شكل شخصيتي را مي سازد. گوناگوني شكل هاي شخصيتي معلول عوامل چندي است اين عوامل موجب دگرگوني و رشد شخصيت مي شوند.

آدمي، تكامل و رشد خود را به صورت تغييرات محسوس يا نامحسوس نشان مي‌دهد. انسان ها در اثر گذشت زمان و تبديل موقعيت ها تغيير مي كنند. دگرگوني هايي را كه در اثر مرور زمان به وقوع مي پيوندد به رشد نسبت مي دهيم اما تغييراتي كه در اثر موقعيت هاي گوناگون در انسان به وجود مي آيد نشان دهنده انعطاف پذيري شخصيت مي‌باشد و سازگاري نام دارد(قرچه داغي، 1372،ص99)

رشد در اثر دگرگوني و شدن حادث مي گردد و ما آنگاه مي توانيم صحبت از رشد شخصيت نمائيم كه به تغيير وانعطاف پذيري آن قائل باشيم. پس ابتدا مي پردازيم به مسا له ثبات در برابر انعطاف پذيري.دو دسته اعتقاد هست كه يكي ثبات شخصيت را مطرح مي‌كند و معتقد است شخصيت فرد از همان كودكي شكل مي گيرد مانند نظريات فرويد. اما گروه ديگري هستند كه انعطاف پذيري را قبول دارند و مي گويند شخصيت ثبات ندارد مثل اريكسون كه قائل به رشد در طول زندگي است.

رشد شخصيت از نظر بسياري از دانشمندان متفاوت است.مثلا از ديدگاه فرويد شخصيت به وسيله رويدادهاي گذشته زندگي تعيين مي شود واما يونگ اعتقاد د ارد كه رويدادهاي گذشته در تاريخچه نژادي و نوعي فرد و در زندگي او موثر بوده و به شخصيتش شكل مي بخشد و نه تنها شخصيت انسان را محصول گذشته مي داند بلكه آينده را با تمام اهداف و آرزوهايش در آن موثر مي داند و به نظر او انسان هميشه در حال رشد بوده وكوشش وي جهت رسيدن به چيزي در آينده است(پارسا ،1371،ص107)

در مبحث عوامل بر شخصيت باز شاهد همان بحث قديمي وراثت و محيط هستيم. از يك طرف وراثت گرايان هستند كه مي گويند نود درصد رفتارهاي مان منتج از ژن هاي ماست كه منظور اطلاعاتي است كه از طريق DNA انتقال پيدا مي‌كند يعني سلول هاي متفاوت جنسي و در انتها ساخت يك انسان جديد و نمودار شدن يك صفات مشخص. از طرف ديگر محيط گرايان هستند و رفتارگرايان مانند واتسون كه معتقدند هر چه هست محيط است و اين ذهن لوح سفيدي است كه به مرور به واسطه تاثيرات محيطي نقوشي روي آن بسته مي شود. گفتني است اين گروه اختلالات شخصيتي را نيز نتيجه عوامل نامساعد محيطي و نابهنجاري هاي جامعه مي دانند. اين دو ديدگاه افراط و تفريط دارند وديدگاه درست تر اين است كه تعامل بين اين دو موجب مي شود يك سري صفات از راه وراثت منتقل شوند و در اثر ميان كنش با محيط شخصيت ساخته شود. از ميان معتقدان به تعامل محيط و وراثت ريموند. بي .كتل را مي توان نام برد.

شخصيت سازه اي است كه با بالا رفتن سن آدمي پيچيدگي بيشتري مي يابد به طوري كه هر چه زمان مي گذرد رفتارها و واكنش هاي كلي كودك شكلي اختصاصي تر به خود مي گيرند و نهايتا شخصيت سازماني پويا و پايدار مي شود كه حاكم بر رفتار فرد است و به نسبت انسجام و وحدت دروني خود در موقعيت هاي مختلف واكنش هاي مقتضي از خود نشان مي‌دهد(شفيع آبادي، 1373،ص115)

در اين فرآيند رشد و تحول عوامل بسياري دخليند كه در بحث وراثت مي توان مفاهيمي چون:هوش ،استعداد،يادگيري ،حافظه ،خلاقيت ،انگيزش پذيري و… را مطرح نمود.همچين نحوه عملكرد غدد درون ريز از اهميت بالايي برخوردار است. در مجموعه عوامل محيطي، ابتدا محيط قبل از تولد را داريم كه تحت تاثير عواملي چون رحم مادر، تغذيه و بهداشت تن و روان مادر قرار دارد. سپس به محيط بعد از تولد مي رسيم كه عناصري چون: والدين، خانواده، تغذيه، مدرسه، فرهنگ و وضعيت اقتصادي اجتماعي را در بر مي گيرد.

وقتي عوامل موثر بر شخصيت را در بعد محيط بعد از تولد مورد بررسي قرار دهيم بي شك يكي از برجسته ترين عناصر مسائل جنسي است و ما بنا داريم از ميان اين عوامل با تاكيد بيشتري به اين بخش بپردازيم:

بي ترديد تمايلات جنسي شخص، چنان با كل شخصيت او در هم آميخته و بر برداشت او از خود روابط او با ديگران والگوهاي كلي رفتار او اثر مي گذارند كه صحبت از شخصيت منهاي مسائل جنسي به عنوان پديده اي مستقل در واقع غيرممكن است. تمايلات جنسي هر شخص بستگي به سه عامل پيوسته به هم دارد: هويت جنسي او، جنسيت او، و رفتار جنسي او. اين عوامل كه در رشد، پيشرفت، وعملكرد شخصيت و تاثيرپذيري آن توسط تمايلات جنسي، تاثير مي گذارند مجموعه عوامل رواني-جنسي ناميده مي شوند. واضح است كه تمايلات جنسي چيزي بيشتر از سكس فيزيكي، خواه با مقاربت و خواه بدون آن و چيزي كمتر از تمام وجوه رفتار معطوف به كسب لذت است. رفتار جنسي انسان گوناگون است و تحت تاثير متقابل عواملي پيچيده قرار دارد.

رفتار جنسي را ميتوان در دو حوزه بهنجار و نابهنجار بررسي نمود هر چه تعريف دقيق هر يك از اين دو شكل به نظر مي رسد اما رويهمرفته رفتار جنسي نابهنجار را آسان تر مي توان توصيف نمود: يعني رفتار جنسي كه براي خود يا ديگري مخرب است قابل هدايت به سوي يك شريك جنسي نيست تحريك اعضا جنسي اوليه را مستثني ميدارد به طور نامتناسبي با اضطراب و احساس گناه همراه است و حالت جبري دارد. با اين حال تعيين مرزي دقيق و قاطع خالي از اشكال نيست. مثلا گاه روابط جنسي خارج از محيط زناشويي.خود ارضايي، وانواع مختلف تحريكات جنسي كه به اعضاي غير از از دستگاه جنسي اوليه مربوط مي گردد، بسته به زمينه كلي، باز هم ممكن است در محدوده بهنجاري قرار بگيرد.

در طبقه بندي نابهنجاري هاي رفتار جنسي ابتدا پارافيلياها و سپس اختلالات كنشي جنسي و ساير اختلالات جنسي هستندكه در فصول بعدي به تفصيل مورد بحث قرار خواهند گرفت.

**1-2:موضوع پژوهش**

بررسي ويژگي هاي شخصيتي زنان سرد مزاج با آزمون MMPI.

**1-3:هدف پژوهش**

در پژوهش حاضر هدف عمده انجام يك تحقيق علمي است كه مبتني بر مسائلي فرهنگي-بومي ايران عزيزمان باشد و در حد بار علمي خود در مقام پاسخدهي به سوالات وابهامات موجوددر اين زمينه برآيد. در اين پژوهش سعي خواهد شد با شناسايي ويژگي هاي شخصيتي زنان سرد مزاج، كه به دليل فقدان تجربه ارگاسم همواره دچار رنجي پنهان وخاموش بوده اند قدمي هرچند كوچك در راه شناخت و رفع اين مفصل برداشته شود. باشد كه تحقيقاتي از اين دست بتوانند رهگشاي راهي شوند كه شادكامي جنسي را براي زنان مطلوب به ارمغان آورد.

همچنين تلاش در جهت هر چند پربارتر نمودن حيطه پژوهش هاي روان شناسي در ايران از جمله هدف هاي اين تحقيق مي‌باشد.

**1-4:فايده و اهميت پژوهش**

بي ترديد يكي از تمايلات اساسي انسان نياز جنسي است و با اينكه عدم ارضا ي آن متضمن هيچ انحرافي از تعادل زيستي نيست و تا اندازه اي مستقل از محروميت و سيري است اما علاوه بر اينكه متضمن بقاي نوع است به طور غيرمستقيم مي تواند بر مسائل و نيازهايي كه موجب تعادل زيستي مي باشند تاثير بگذارد. ارضاي صحيح غريزه جنسي نقش اساسي در آرامش روح و روان انسان دارد واگر اين نياز راضا نشود عوارض وناراحتي هاي روحي فراواني را براي شخص ايجاد خواهد كرد. اين مشكل غالبا در ناسازگارهاي خانوادگي نقشي را در پشت پرده بازي مي‌كند كه با يك نگاه روان شناسانه مي توان آن را كشف نمود.

چگونه است ميان اشخاص كه علي الوصول بايد به هم علاقمند و دوستدار يكديگر باشند مجادله در مي گيرد و صحبت هاي تلخ رد و بدل مي شود به نيروهاي مختلفي ميتوانند اسباب فرسودگي احساسات خوشايند را بعد از ازدواج فراهم سازند.

به جرات ميتوان گفت يكي از عمده ترين اين نيروها برآورده نشدن انتظارات در زمينه مسائل جنسي است در حالي كه اگر همسران از آنچه خود و شريك زندگي هشان را راضي تر مي‌كند اطلاع و درك بيشتر داشته باشند مي توانند به روابط خود غناي بيشتري ببخشند.

موضوع مورد پژوهش ما يعني سردمزاجي ما يعني سردمزاجي زنان دقيقا در همين حيطه قراردارد.متاسفانه در جامعه ما در اين مورد بررسي هاي لازم به عمل نيامدها است. به نظر مي رسد اين فقر پژوهشي را بتوانن با توجه به شرايط و ويژگي هاي خاص كشور ما تبيين نمود. براي مثال در جامعه مذهبي ماممنوعيت هاي خاصي در حوزه مسائل جنسي به معناي نيرويي كه ظواهر و نمودهاي آن بايستي آشكارا مورد بررسي قرار نگيرد ايجاد شده است . از جانب ديگر مردم خود به دليل شرم و حياء خاص جامعه ايراني قادر به بيان صريح مسائل جنسي خود نيستند. در نتيجه نياز مبرمي براي انجام تحقيقاتي كه متكي بر فرهنگ خود مي‌باشد احساس مي شود.

مسلما راه حل هايي كه در محافل پزشكي و غيره براي اين معضل در نظر گرفته مي شود چنانچه براساس تحقيقات مبتني بر فرهنگ بومي ايران باشد بسيار سودمندتر و كاراتر از زماني خواهد بود كه از مدل هاي غربي استفاده شود. معضل فوق را كافي است تنها در بعد خانواده مدنظر قرار دهيم تا متوجه گستردگي ابعاد آن چه از لحاظ ايجاد محيطي آشفته براي فرزندان و لطمه به نقش تربيتي و سازنده خانواده و چه از لحاظ كاهش بازدهي اقتصادي و.. شويم.

از آنجايي كه بيش از 80% مسائل وا ختلالات جنسي منشا رواني دارند، اين مبحث در روان شناسي جايگاه خاصي دارد و شايسته است كه براي هر چه پربارترين نمودن اين حيطه تلاش هاي لازم صورت گيرد.

**1-5:فرضيه هاي پژوهش**

فرضيه هاي اين پژوهش به ترتيب عبارتند از:

**-فرضيه هاي صفر**

1-HO –تفاوت معني داري بين ميزان هيپوكندرياي زنان سردمزاج وعادي وجود ندارد.

2-HO-تفاوت معني داري بين ميزان افسردگي زنان سرد مزاج وعادي وجود ندارد.

3-HO-تفاوت معني داري بين ميزان هيستري [[1]](#footnote-1)زنان سرد مزاج وعادي وجود ندارد.

4-HO-تفاوت معني داري بين ميزان سايكوپاتي [[2]](#footnote-2)زنان سرد مزاج وعادي وجود ندارد.

5-HO-تفاوت معني داري بين ميزان پارانوئياي[[3]](#footnote-3) زنان سرد مزاج وعادي وجود ندارد.

6-HO-تفاوت معني داري بين ميزان اضطراب و تنش [[4]](#footnote-4) زنان سردمزاج و عادي وجود ندارد.

7-HO-تفاوت معني داري بين ميزان اسكيزوفرنياي [[5]](#footnote-5)زنان سرد مزاج و عادي وجود ندارد.

8-HO-تفاوت معني داري بين ميزان مانياي [[6]](#footnote-6) زنان سسرد مزاج وعادي وجود ندارد.

# فرضيه هاي خلاف

1-HA-تفاوت معني داري بين ميزان هيپوكندرياي زنان سرد مزاج وعادي وجود دارد.

2-HA-تفاوت معني داري بين ميزان افسردگي زنان سرد مزاج وعادي وجود دارد.

3-HA-تفاوت معني داري بين ميزان هيستري زنان سرد مزاج و عادي وجود دارد.

4-HA-تفاوت معني داري بين ميزان سايكوپاتي زنان سرد مزاج و عادي وجود دارد.

5-HA-تفاوت معني داري بين ميزان پارانوئياي زنان سرد مزاج وعادي وجود دارد.

6-HA-تفاوت معني داري بين ميزان اضطراب و تنش زنان سرد مزاج وعادي وجود دارد.

7-HA- تفاوت معني داري بين ميزان اسكيزوفرنياي زنان سرد مزاج وعادي وجود دارد.

8-HA-تفاوت معني داري بين ميزان مانياي زنان سرد مزاج وعادي وجوددارد.

**1-6:تعريف عملياتي متغيرها**

1)زنان سردمزاج: در اين تحقيق اصطلاح زنان سرد مزاج به افرادي اطلاق مي شود كه در بيش از 50% موارد فعاليت هاي جنسي خود، توانايي رسيدن به مرحله ارگانيسم را ندارند( اسلامي نسبت بجنوردي، 1373،ص43)

2)زنان طبيعي: در اين تحقيق اصطلاح زنان طبيعي به افرادي اطلاق مي شود كه در بيش از 50% موارد فعاليت هاي جنسي خود، توانايي رسيدن به مرحله ارگاسم را دارند.

3)ويژگي هاي شخصيتي: در اين تحقيق با توجه به اينكه از آزمون MMPI براي بررسي شخصيت استفاده ميشود، بنابراين ويژگي هاي شخصيتي شامل آن چيزيست كه با تست 71 سوالي MMPI سنجيده مي شود( ضيائي فرد،1374،ص17).

1. -hysteria [↑](#footnote-ref-1)
2. -psychopaythy [↑](#footnote-ref-2)
3. - parania [↑](#footnote-ref-3)
4. -tension [↑](#footnote-ref-4)
5. -schizophrenia [↑](#footnote-ref-5)
6. -mania [↑](#footnote-ref-6)